



باید خود را ارتقا می‌دادم!

پای صحبت‌های علیرضا طالب‌لو، معلم، بازیگر نمایش و فیلم‌ساز

مریم موسوی



عبارت دیگر، می‌خواستم بازیگری یاد بگیرم تا معلم بهتری باشم، و چون تجربه معلمی داشتم، بازیگر بهتری شدم. کم‌کم فنون و مهارت‌های نمایشی را در کلاس‌هایم به کار می‌گرفتم. مثلاً موقع درس دادن سعی می‌کردم در زاویه‌ای قرار بگیرم که بیشترین تعداد بچه‌ها را پوشش دهم. یا وقتی پای تخته بودم، لازم نمی‌دیدم به بهانه بهتر شنیدن سؤال دانش‌آموز، بیش از حد به او نزدیک شوم و ... مدتی بعد، حس کردم می‌توانم تجربه‌ها و فن‌های نمایشی را با سایر همکارانم هم به اشتراک بگذارم.

به‌طور مثال، موقع زنگ تفریح، در دفتر معلمان نشسته بودیم که یکی از همکاران، در حالی که سرش را میان دو دست گرفته بود، خودش را ولو کرد روی صندلی و گفت: «وای از دست این بچه‌ها! سردرد گرفتم!» من با کمی پرس‌وجو متوجه شدم ایشان به اصطلاح با «صدای سر» صحبت می‌کند. یعنی همان چیزی که در نمایش جزو خطاهاست و نباید انجام شود. به او توضیح دادم، اگر هنگام ادای کلمات تنفس درستی داشته باشد، به حنجره و تارهای صوتی فشار کمتری خواهد آمد. به این ترتیب، تجربه‌های نمایشی خودم را به همکاران و رفقا منتقل می‌کردم و چیزهایی مثل نحوه تنفس صحیح، ایستادن درست و استفاده بهتر از زبان بدن را یادشان می‌دادم. تا اینکه شروع کردم به برگزاری دوره‌هایی با عنوان «زبان اصلی». چرا که معتقدم، زبان اصلی ما همین قدرت بیان بدنی ماست و کلمات فقط حکم «زیرنویس» را دارند. نکته دیگر اینکه، طبق حدیثی از امام موسی کاظم (ع)، «هر کس که دو روزش یکنواخت باشد، مغبون است و هر که فردایش بدتر از امروزش باشد، فریب خورده است.» (بهارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۷) با این نگاه، یکی از مسئولیت‌های معلم این است که هر روز دو لحظه مهم را تجربه کند و لذت این تجربه‌ها را به شاگردان خود نیز بچشاند:

۱. لحظه شگفت‌انگیز «وای!»

۲. لحظه شیرین «آهان!»

بعد از سال‌ها معلمی، یک روز احساس کردم زمان آن رسیده است که خودم را ارتقا بدهم. به این نتیجه رسیدم که برای این کار باید «زبان بدن» مؤثرتری داشته باشم. برای همین رفتم سراغ بازیگری. می‌خواستم معلم بهتری شوم. چرا؟ برای اینکه آدم تأثیرگذارتری باشم و در این دنیای پیچیده و شلوغ، بتوانم چرخ‌دنده‌های بزرگ‌تری را به حرکت درآورم. وقتی دوره آموزش بازیگری را شروع کردم، سی سالم بود و راستش از هم‌کلاسی‌های جوان خجالت می‌کشیدم و نسبت به ادامه راه تردید داشتم. وقتی استاد پرسید اهل کجایی؟ گفتم اهل تهران. استاد دوباره پرسید، پس این لهجات مال کجاست؟ با تعجب گفتم، چه لهجه‌ای؟! اما خیلی زود متوجه شدم از شدت اضطراب طوری دندان‌هایم را به هم فشار می‌دهم که حرف‌زدنم از حالت عادی خارج شده است.

با این حال، اگر حمل بر خودستایی نباشد، باید بگویم خیلی زود بر اوضاع مسلط شدم و از هم‌کلاسی‌ها پیشی گرفتم. نیمسال (ترم) دوم، یک نمایشنامه‌خوانی را روی صحنه بردم. نیمسال (ترم) سوم، یک اجرای نمایشی کامل داشتم. نیمسال (ترم) چهارم رسیدم به اجرای روی صحنه و کارگردانی. البته این پیشرفت چشمگیر به استعداد خاص من ربط چندانی نداشت، بلکه بیشتر حاصل دوازده سال سابقه معلمی‌ام بود. من این تجربه را داشتم که هر روز در سه کلاس متفاوت سی نفر حاضر شوم و سعی کنم آن‌ها را درگیر درس و بحث کنم. یعنی همان کاری که بازیگران روی صحنه نمایش انجام می‌دهند و توجه تماشاگران را جلب می‌کنند. قبل از هر چیز باید کاری می‌کردم حوصله‌شان سر نرود. بعد باید به آن‌ها می‌فهماندم که آدمی دوست‌داشتنی هستم و حس مثبت آن‌ها را نسبت به خودم برمی‌انگیختم. آن وقت تازه باید درس را شروع می‌کردم. به



فعالیت‌ها باید آن قدر متنوع باشند که دانش‌آموزانی با نیازها، سلیقه‌ها، توانایی‌ها و سبک‌های متفاوت یادگیری بتوانند از آن‌ها بهره بگیرند و احساس رضایت و موفقیت کنند

معلم از راه‌های گوناگون می‌تواند چنین لحظه‌هایی را تجربه کند؛ با خواندن کتاب، دیدن فیلم و هم‌نشینی با اهل فضل. آنگاه همین تجربه‌ها می‌توانند فعالیت‌های جذاب نمایشی او را در صحنه کلاس غنی‌تر کنند.

نکته بعدی اینکه درس هنر در مدرسه‌های ما بیشتر با نقاشی و خوش‌نویسی همراه است. در حالی که به نظر بنده، در دنیای امروز، نمایش از هر دوی آن‌ها مهم‌تر و بستری است برای «خودابرازگری» و «خودشناسی». یعنی همان‌طور که دانش‌آموزان طی تحصیلات عمومی حداقل با چهار عمل اصلی در ریاضیات آشنا می‌شوند و استفاده از آن‌ها را تمرین می‌کنند، هنر نمایش و زبان بدن نیز باید جزو درس‌های عمومی گنجانده شود تا دانش‌آموزان فرصت کنند حداقل‌هایی را در این زمینه

فرا بگیرند و بتوانند آن‌ها را در زندگی خود به کار بندند. اصولاً چرا کودکان به عروسک‌های خود دل می‌بندند یا به سرگرمی‌هایی مثل «خاله‌بازی» علاقه نشان می‌دهند؟ چون این کارها به آن‌ها امکان می‌دهد از چارچوب‌های معمول روزمره خارج شوند و در خیال خود زندگی و جهان دیگری را تجربه کنند. به بیان دیگر، هنر نمایش، جان و روح ما را وسعت می‌دهد و غنی‌تر می‌کند. شک نباید کرد که هنرمند مطرحی همچون زنده‌یاد عزت‌الله انتظامی، عمرش بسی طولانی‌تر از هشتاد سال و اندی بوده است و به جرئت می‌توان گفت آن بزرگوار در واقع بیش از هشتادصد سال زیسته است. ما به‌عنوان متولیان تعلیم و تربیت وظیفه داریم زمینه چنین عمری غنی و طولانی را برای مخاطبان خود فراهم کنیم.

با این حال، به نظر می‌رسد هنر نمایش در فرهنگ ما آن‌طور که باید جدی گرفته نشده و نمی‌شود. مثلاً حرفه‌ای را که در خیلی از کشورها به‌عنوان «عملگر» (آکتور) شناخته می‌شود، در زبان ما «بازیگر» نامیده می‌شود. یعنی گویا در پس ذهن خود حاضر نیستیم جایگاهی فراتر از بازی برای آن قائل شویم. همچنین، در خیلی از خانواده‌ها هنوز به نمایش و بازیگری روی خوش نشان نمی‌دهند و آن را نوعی ادابازی تلقی می‌کنند. خوب، نظام آموزشی هم لاجرم از همین فرهنگ‌عامه متأثر است. در حالی که آموزش و پرورش باید پیشران فرهنگ عمومی باشد، نه طفیلی آن.

تمرین‌هایی برای کلاس

۱. یادم هست، وقتی بچه بودم، اگر مادرم موقع نماز خواندن متوجه می‌شد دارم دست به کار خطرناکی می‌زنم، مثلاً کبریت می‌کشم یا پریز برق را دست‌کاری می‌کنم، یک‌دفعه ذکرهای نماز را با لحن شدیدتری ادا می‌کرد و تقریباً داد می‌زد: «الله‌اکبر!!!» یا «سبحاً آن‌الله!!». با الهام از همین نوع خاطرات و برای اینکه بچه‌ها یاد بگیرند لحن بیان در رساندن منظور، نقشی فراتر از واژه‌ها ایفا می‌کند، با بچه‌ها قرار می‌گذاریم منظور خود را فقط با تکرار یک حرف الفبا-مثلاً حرف ج- برسانیم. سپس به یکی از دانش‌آموزان چشم‌پند می‌زنیم. دوستان او باید با تکرار همان یک حرف او را در جهت صحیح هدایت کنند تا مثلاً برود و چیزی را که روی نیمکت ردیف آخر کلاس گذاشته‌ایم، پیدا کند.



۲. موقعیت‌هایی را برای دانش‌آموزان توضیح می‌دهم و از آن‌ها می‌خواهم در آن موقعیت ایفای نقش کنند. مثلاً کسی که توی خیابان یک کیف پول پیدا کرده است. یا کسی که در کلاس خوابش برده و پس از بیداری متوجه می‌شود، همه رفته‌اند و در مدرسه را هم قفل کرده‌اند...

۳. فرصت لطیفه‌گویی ایجاد می‌کنم. بچه‌ها معمولاً از تعریف کردن لطیفه لذت می‌برند. اما عده‌ای هم هستند که از بیم «بی‌مزه‌بودن»، از این کار هراس دارند. استفاده از فن «شوخی‌پرداز روی صحنه» (استندآپ کمدی) یا طنز سرپایی می‌تواند در ایجاد اعتماد به نفس و نشاط در کلاس تأثیر فوق‌العاده‌ای داشته باشد. در مراحل بعد می‌توانند داستان‌هایی مانند چوپان دروغ‌گو را به‌طور صامت و بدون حرف‌زدن بازی کنند.

۴. در صحنه قاب‌سازی می‌کنیم. تعدادی از دانش‌آموزان مانند مجسمه در حالت‌های متفاوتی قرار می‌گیرند و از بقیه خواسته می‌شود بر اساس نحوه قرارگیری افراد در صحنه، داستان یا ماجرای را روایت کنند. این روش تا حدی شبیه روش «لکه و جوهر» رورشاخ است که برای آزمون شخصیت استفاده می‌شود.

البته به فراخور حال و هوای کلاس می‌توانیم فعالیت‌های متنوع دیگری را نیز ترتیب دهیم و با این ترفندها کلاس را به فضای بانشاط یادگیری بدل کنیم.